

غَتِّ و سَمِينِ دَرَبَارَهُ

أَفْصَحَ الْمُتَكَلِّمِينَ

جويا جهانبخش

«راستی دفترِ سعدی به گلستان ماند!»
(بهار)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا
بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - دُونَ الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ
وَالْقُرُونِ السَّالِفَةِ

* غَتِّ و سَمِينِ دَرَبَارَهُ أَفْصَحَ الْمُتَكَلِّمِينَ - انسان که
هویدا است -، مجموعه‌ای است از «یادداشت‌ها»،
«اوراق پراکنده»، «برگهایی در آغوش باد»،
«نوشته‌های بی‌سرنوشت» و در واقع «جامع‌الشتات»،
که محور همبستگی و پیوستگی آنها شیخ شیراز
سعدی، است.

خیال می‌کنم این فواید گوناگون و عواید لوناگون
که هر یک از کنجی فراز آمده و در زاویه‌ای بازجسته
شده، و دستاورد زیرو زیر ساختن قراطیس و کرایس
روزگار آلود فراوان است، از برای کسانی که بخواهند در چه
و چون و چند حضور تاریخی و فرهنگی سعدی و آثارش
در ذهن و زبان و قلم باشندگان این اقالیم - و حتی فراتر
از آن - تأملی روا دارند، یکسره ناسودمند نباشد.

لااقل، آن هست که تَصَفِّحَ این یادداشت‌ها، از
«غَتِّ» و «سَمِينِ»، گاه خواننده را، با نام و یاد سعدی، به
هواخوری در «بوستان» و «گلستان» و دیگر یادگارهای او
خواهد برد و موجب دفع مَلالی خواهد شد.

شیخ شیراز خود می‌گفت:
... زمانی درسِ علم و بحثِ تَنْزِيلِ
که باشد نَفْسِ انْسانِ را کمالی
زمانی شعر و شطرنج و حکایت
که خاطر را بسود دَفْعِ مَلالی
خدای است آن که ذاتِ بی‌نظیرش
نگردد هرگز از حالی به حالی!
وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلًا وَ آخِرًا

۱- **مسلمان شدنِ مردِ پَنجابی با تأثر از بوستان**
در شرح حال شیخ عبدالله سامانوی بدایونی که از
دانشوران آوازه‌مند مسلمان هندوستان در سدهٔ دهم
هجری بوده است، آورده‌اند که وی در شهر سامانه از بلادِ
پَنجاب هند زاده شد و برکیش خاندان خویش بود که از
کافران هند به‌شمار می‌رفتند. وقتی شروع به
دانش‌اندوزی کرد، ایامی چند نزد آموزگاری مسلمان به
تحصیل زبان فارسی پرداخت و چون به خواندن بوستانِ
سعدی مشغول گردید و بدین بیت سعدی رسید:
مُحَالٌ اسْتِ سَعْدِي كِه رَاهِ صَفَا
توان رفت جُز در پی مُصْطَفَى،
کنجکاوی اش برانگیخته شد؛ احوال و اوصافِ
پیامبر اکرم - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - را از استادِ خویش
پرسید، و با شنیدن مَکَارِمِ آن بزرگوار، جذبه‌ای ربّانی

سعدی را از دیرباز
«أَفْصَحَ الْمُتَكَلِّمِينَ»
خوانده‌اند، و راست
آن است که این لقب
با شیخ شیرین‌کار شیرازی،
خوش‌هم‌نشین شده
است؛ لیک در مقامِ دَقّتِ و
ریزبینی، دور نیست که
بتوان در آن مناقشه کرد.



آیا براستی اهل نظر را
دل می دهد که سعدی
را به ضرس قاطع،
فصیح الکلام تر
و شیواسخن تر از
فردوسی بزرگ
و حافظ نازنین
قلم دهند؟

آورده اند که حکیم ژرف بین همروزگار سعدی،
خواجه نصیرالدین طوسی، «در یکی از آثارش... او را
أملح المتکلمین خوانده»^(۱) است.
«أملح المتکلمین»، به گمان من، تعبیر پخته تر و
سنجیده تری است و از تأملی ژرف تر حکایت دارد. در
سخن سعدی ملاحظاتی ویژه هست؛ مزه‌ای خاص؛
همان چیزی که خود سعدی نیز دریافته بود و البته
خود از آن غالباً با صفت «شیرینی» یاد می‌کرد؛ و از
جمله می‌گفت که «قصب الجیب حدیثش... همچون
شکر می‌خورند»؛ یا حتی:

او را دریافت. از پدر و مادر بُرید و راهی دهلی شد و به
تحصیل علوم اسلامی و تصوف پرداخت. پس از
چندی در فقه و اصول و عزیمت پایگاهی درخور
یافت. با مُلازمت اهل طریقت نیز به کشف و شهود
رسید و حتی از مشایخ تصوف مُجاز به اخذ بیعت از
مُریدان شد؛ لیک هیچ‌گاه بدین کار دست نیازید.
عُمری دراز را با زهد و قناعت و متانت و مناعت در
علم و عمل اسلامی سپری کرد (نگر: نزهة الخواطر و
بهجة المسامع و التواظُر، ۴/۳۷۶).

۲- مجمر اصفهانی و فرجام تَمُوق جویی بر سعدی

مرحوم شیخ جابری در سرگذشت شیخ بزرگوار سعدی
(چ اصفهان، ۱۳۱۶ ه.ش. ص ۲۰ و ۲۱) می‌نویسد:
«... معروف است مجمر غزلی را که به استقبال شیخ در
انجمن خواند، چون به این شعر رسید:

به چه عضو تو دهم بوسه، نداند چه کند

بر سر سفره سلطان چو نشیند درویش،
پندار جوانی چشم بصیرتش را پوشیده گفت: این
غزل من به از فرموده شیخ است! مرحوم نشاط
حاضر بود متغیر شده و بدو گفته: هر که بر آن استاد
بالایی خواهد از عمرش بسی بکاهد و دیر نیاید؛ و
چنان شد و مجمر به جوانی و ناکامی از جهان رفت!»

۳- أملح المتکلمین

سعدی را از دیرباز «أفصح المتکلمین» خوانده‌اند، و
راست آن است که این لقب با شیخ شیرین‌کار شیرازی،
خوش همنشین شده است؛ لیک در مقام دقت و
ریزینی، دور نیست که بتوان در آن مناقشه کرد.

آیا براستی اهل نظر را دل می‌دهد که سعدی را
به ضرس قاطع، فصیح الکلام تر و شیواسخن تر از
فردوسی بزرگ و حافظ نازنین قلم دهند؟ آیا پاره‌ای
از کلمات درشت و زُمخت روزمره و بعضی تعابیر
غلیظ عربی که شیخ شیراز حتی در نَعَزَلات خویش
راه داده است، به ما رُخصت می‌دهد تا سخن او را
به‌طور مطلق از آن کسی چون حافظ که میناگرانه
به زیر و بم یکایک آواها نیز درنگریسته و توگویی
تک تک واژگان را به ترازوی ذوق سلیم سنجیده، یا
فردوسی که از استواری و دلنوازی گفتار، پنداری پولاد
را در پرنیان پیچیده، برتر شماریم و شیواتر بدانیم؟
داوری، بسیار دشوار است.

۴- ذکر «مگس» در سخن سعدی شیرین نَفَس

ذکر «مگس» در نظم و نثر سعدی فراوان است (و گویا در این باره مقاله‌ای اختصاصی هم نوشته شده). دربارهٔ اینکه چرا سعدی این اندازه به «مگس» پرداخته است، قدری می‌توان سخن استوار گرفت، لختی هم گمان ورزید یا حتی خیال بافت!

مرحوم حسین فصیحی متخلص به «شیفته» (فرزند شوریده شیرازی) که متولی بُقعهُ سعدی بوده است، با عنایت به اینکه می‌دانیم سعدی را در خانقاه خودش به خاک سپرده‌اند، در این باره نظر جالب توجهی داشته.

در یکی از سفرنامه‌های زنده‌یاد میرزا علی اصغرخان حکمت به زادگاهش، شیراز، می‌خوانیم: «چهارشنبه ۱۵ فروردین ۱۳۴۲ هـ. ش. ظهر ناهار را در بُقعهُ سعدیه مهمان حسین فصیحی... بودیم... هوای تنگ سعدی [یعنی همانجا که بُقعهُ در آن جای دارد] خیلی گرم است و به واسطهٔ گرما و کثافت مگس بسیار دارد. آقای شیفته می‌گفت که این همه در اشعار سعدی ذکر مگس شده است به واسطهٔ آن که شیخ در آن خانقاه [که بعدها مدفنش نیز شد] از آن حشرهٔ موذی در عذاب بوده است.» (رهاورد حکمت، ۱/۳۷۴ و ۳۷۵).



۵- «مفتی ملت اصحاب نظر» و در دسر «اشتراک لفظ»

دو تن از استادان بنام فلسفه، در سخنرانی‌هایی که گویا به مناسبت جشن روز سعدی در شیراز (۱۳۹۱ هـ. ش.) ایراد کرده‌اند، و متن سخنانشان در دفتر شانزدهم سعدی‌شناسی به زیور طباعت آراسته گردیده است، به شعر بلند ارجمندی از سعدی استشهد کرده‌اند که احتمالاً در یاد غالب دوستداران سعدی هست:

سعدی اینک به قدم رفت و به سر باز آمد

مفتی ملت اصحاب نظر باز آمد

در تحلیلی که هر یک از این دو استاد از شعر

سعدی ارائه داده‌اند، هویداست که بعضی مفرزات بیت را بروشنی در نیافته‌اند و همان «اشتراک لفظ» - که به قول مولوی «دایم رهن است» - از ایشان هم راهزنی کرده است!

یکی از استادان که زیر عنوان سعدی، مفتی ملت اصحاب نظر سخن رانده است، پس از یادکرد این

من دگر شعر نخواهم که نویسم که مگس

زحمتم می‌دهد از بس که سخن شیرین است!

وصف خویش را نیز در زبان و بیان دیگران به همین

شیرینی مقرون می‌دارد:

... یکی گفت ازین نوع شیرین نَفَس

درین شهر سعدی شناسیم و بس!

گویا درست‌ترین داوری، همین داوری خود سعدی

است که امتیاز خویش را به شیرین سخنی شناخته

است و خویشتن را با شکر طرف نسبت دیده:

هر متساعی ز معسَدنی خیزد

شکر از مصر و سعدی از شیراز!

عنوان و بیتِ سعدی، گفته: «... به نظرِ سعدی، زمره‌ای از مردمِ شیراز ملّت اصحابِ نظرند و حتّی آنها را صاحب نظر دانسته است...» (سعدی‌شناسی، ۱۵/۱۶).

پیداست گوینده، واژه «ملت» را که در اینجا به معنای دین و کیش و آئین و مذهب است - و از همین روی نیز سعدی «مفتی» آن تلقی شده - به معنای متأخر آن که بر توده مردم و مردمانِ همبسته متعلق به یک اقلیسم اطلاق می‌گردد (و برابرِ nation به کار می‌رود) گرفته، و از همین روی، «زمره» ای از شیرازیان را «ملت» اصحابِ نظر قلم داده است! (... استاد یاد شده در فهمِ شعرِ سعدی خطا کرده، ولی البته بعید می‌دانم به آن «زمره» ی شیرازیان نسبتِ دروغی داده باشد!)

استاد دیگر، در سخنانِ خود که جای جای آن غرائب و عجائبی القأ نموده، از جمله گفته است:

«... سعدی فیلسوف به معنای مصطلح کلمه نیست... اما فلاسفه اصحابِ نظرند... و سعدی خودش مفتی اصحابِ ملت نظر [کذا] است... این هم خودش یک نکته است که چرا می‌گوید: ملتِ اصحابِ نظر؟ اصحابِ نظر، مفتی ندارند؛ اصحابِ نظر، اگر مفتی داشته باشند که دیگر نظر نیست. اگر اصحابِ نظر مفتی داشته باشند، باز هم اصحابِ نظرند؟ نه! ما مفتی اصحابِ نظر نداریم، مفتی ملتِ اصحابِ نظر داریم، و سعدی مفتی ملتِ اصحابِ نظر است. فیلسوف نیست، اما حکیم است بدون هیچ تردیدی...» (سعدی‌شناسی، ۲۸/۱۶).

گویا این استاد معنای «ملت» را در سخنِ سعدی بیش و کم دریافته، ولی چنین می‌نماید که دربارهٔ واژه «نظر» خطا کرده است. «نظر»، در اینجا، به معنای رأی و عقیده خاصّ شخص و آن صاحب نظر بودن که با پیروی و تقلید از «مفتی» ناسازگار باشد، نیست. «نظر»، در این سخنِ سعدی، و در بسیاری از دیگر سخنان او، نگرستن به سیمایِ خوبویان و نظریازی کردن است؛ واژه‌ای، بل مفهومی، که در آثارِ شیخ شیراز بسآمد فراوان دارد.

اصرار بر «نظر» و سخن گفتنِ فراوان در آداب و احوال و اطوارِ نظریازی و نظریازان - که آشناترین مفاهیمِ شعر و نثرِ سعدی در شمار تواند آمد - ، به او اجازه داده است تا خود را «مفتی ملتِ اصحابِ

نظر» بخواند و خویشتن را در پایه‌ای بنگرد و بینگار که دیگر نظریازان، در مذهبِ مختارِ خود، وی را مقتدا ساخته باشند و از رای و روشِ او پیروی کنند.

یک تصفحِ اجمالیِ کلیاتِ سعدی بسنده است تا آن را مشحون از فتاوی و آراء انظارِ این «مفتی» در باب «نظر» و نظریازی بیابیم:

◀ که گفت در رخِ زیبا نظر خطا باشد؟

خطا بُود که نبینند روی زیبا را!

◀ مرا شکیب نمی‌باشد - ای مسلمانان! -

ز رویِ خوب! لکم دینکم ولی دینی!

◀ دیده را فایده آن است که دلبر ببیند

ور نبیند چه بُود فایده بینایی را؟!

◀ جماعتی که نظر را حرام می‌گویند

نظر حرام بکردند و خونِ خلقِ حلال!

◀ مده ای رفیق! پندم، که نظر برو فکندم

تو میان ما ندانی که چه می‌رود نهانی!

◀ نظر به روی تو انداختن حرامش باد

که جز تو در همه عالم کس دگر دارد!

◀ نظر از مدعیان بر تو نمی‌اندازم

تا نگویند که من با تو نظر می‌بازم

◀ من نظر باز گرفتن نتوانم همه عمر

از من ای خسرو خوبان! تو نظر باز مگیر

◀ امروز مَبسارک است فالسم

کسافتساد نظر بسیر آن جمالم

◀ کس نیست که پنهان نظری با تو ندارد

من نیسز برانم که همه خلق برآنند

◀ نظر از تو برنگیرم، همه عمر، تا بمیرم

که تو در دلم نشستی و سرِ مقام داری

◀ گویند نظر چرا نیستی

تا مشغله و خطر نباشد؟...

◀ سعدی نظر بیوشان، یا خرّقه در میان نه

رنسدی روا نباشد، در جامه فقیری

◀ همی خرامد و عقلم به طبع می‌گوید

نظر بسدوز که آن بی‌نظیسر می‌آیسد

◀ همی گذشت و نظر کردمش به گوشه چشم

که یک نظر بر بُنایم؛ سرا ز من بر بود!

◀ نظر برفت و دل اندر کمند شوق بماند

خطا کنند سفیهان و عهده بر عاقل!

◀ روزی به دلبری نظری کرد چشم من

زان یک نظر مرا دو جهان از نظر فتاد!

اصرار بر «نظر» و سخن

گفتن فراوان در آداب و

احوال و اطوارِ نظریازی

و نظریازان - که آشناترین

مفاهیمِ شعر و نثرِ سعدی

در شمار تواند آمد - ، به او

اجازه داده است تا خود را

«مفتی ملتِ اصحابِ نظر»

بخواند و خویشتن را در

پایه‌ای بنگرد و بینگار که

دیگر نظریازان، در مذهبِ

مختارِ خود، وی را مقتدا

ساخته باشند و از رای و

روشِ او پیروی کنند.

در سخن سعدی
ملاحظتی ویژه هست؛
مزه‌ای خاص؛
همان چیزی که
خود سعدی نیز
دریافته بود و البته
خود از آن غالباً با
صفت «شیرینی»
یاد می‌کرد؛ و از
جمله می‌گفت که
«قَصَبُ الْجَبِيبِ
حدیثش... همچون
شکر می‌خوردند».

◀ آن روز که خطِ شاه‌دَت بود
صاحب نظر از نظر براندی
امروز پیامدی به صلحش
کش فتحه و ضمّه بر نشاندی!
◀ هیچم اندر نظر نمی‌آید
تا تو خورشیدروی در نظری
◀ تا تو منظور پدید آمدی - ای فتنه پارس! -
هیچ دل نیست که دنبالِ نظر می‌نرود
◀ آن که نبات عارضش آب حیات می‌خورد
در شکرش نگه‌گُند هر که نبات می‌خورد!
با این نمونه‌های گوناگون و رنگارنگِ نظرورزی
سعدی درباره «نظر» و «نظربازی» که تازه نه با تتبُّعی
تمام و استقصائی تام فرا دست آمد و فراموده شد،
- فارغ از این که در این سخنان شیخ را بر صواب
می‌دانیم یا نه، و منظور او را از این همه «نظر» و
«ناظر» و «منظور» و «نظربازی»، چه و که می‌شماریم -
انصاف نیست اگر سخن وی را در این که «مفتی ملت
اصحابِ نظر» است بیراه بدانیم؛ خاصه با این همه
سیاقهای فتوائی و حتی مُصطلحاتِ فقهی که در
بیانِ اُنظارِ خویش در این مقام وام کرده است!

۶- قاضی «گلستانی»

در سرگذشتِ قاضی بدرالدین ابوالثناء محمودبن
عبدالله سرائی قاهری حنفی معروف به «گلستانی»
(ف: ۸۰۱ هـ. ق.) که از فقیهانِ صاحب‌منصبِ مصر در
ایامِ حُکمرانیِ بَرقوقِ چَرگسی عُثماني (ملقب به
«المَلِکِ الظَّاهِر» / ف: ۸۰۱ هـ. ق.) بوده است، آورده‌اند
که ریشه‌اشتهار وی به «گلستانی» آن بود که در آغاز
کارش فراوان به قرائتِ گلستانِ سعدی می‌پرداخت
و از همین روی به نامِ «گلستانی»، و در عربی
«گلستانی»، مشهور شده بود.

سَخاوی، «گلستانی» به ضمّ کاف و لام، یعنی گلستانی،
ضبط کرده است که احتمالاً فراماینده خوانش آن
روزگاری این نسبت در آن بلاد است (نگر: الصَّوِّءُ اللَّاحِظُ
سَخاوی، ۱۳۶/۱۰ و ۱۳۷؛ و صَبیحُ العُشُوی قَلَقَشَنَدی،
۲۳/۹؛ و النُّجُومُ الزَّاهِرَةُ ابْنِ تَغْری بَرْدی، ۱۱/۱۳).

۷- آموزشِ گلستان در هفت روز

در شرحِ حالِ شیخ نورالدین بن محمد صالح
احمدآبادی گجراتی (۱۰۶۳-۱۱۵۵ هـ. ق.)، از علمای

بلندآوازه هندوستان، آورده‌اند که در آغازِ دانش‌اندوزی اش
در کودکی، گلستانِ سعدی را در هفت روز نزدِ مادر خود
خواند (نگر: نُزْهَةُ الخَوَاطِرِ وَ بَهْجَةُ المَسَامِیحِ وَ التَّوَاظِرِ،
۸۵۴/۶ و ۸۵۵).

۸. تضمینِ غیر مُجازِ شعرِ سعدی

مرجع دینی عالی قدر، آیت‌الله حاج سَید موسی
شبیری زنجانی - دامّ عُلاه - ، در جایی گفته‌اند:
«سعدی می‌گوید:

در آن مدّت که ما را وقت خوش بود
ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود
که تاریخ نگارشِ گلستان است.

مرحوم حاج آقای والد [= آیت‌الله سید احمد
حسینی زنجانی / ف: ۱۳۹۳ هـ. ق.] در تاریخ نگارش
[کتاب] الکلام [بِحُجْرَةِ الکَلَام] می‌گوید:

در آن مدت که ما را وقت خوش بود
هزار و سیصد و پنجاه و شش بود
... ایشان می‌فرمود که من شعرِ سعدی را تضمین
کردم و آشیک عبدالنَّبِی اراکی [ف: ۱۳۸۵ هـ. ش.] هم
این شعر را تضمین ثانوی کرده و گفته:

در آن مدت که ما را وقت خوش بود
هزار و سیصد و پنجاه و نه بود!

مرحوم والد در ادامه می‌فرمود: شاید سعدی
تضمینِ مرا اجازه بدهد، ولی تضمینِ آشیک
عبدالنَّبِی را اجازه نمی‌دهد!
آقای حاج فقیه‌ی به‌آشیک عبدالنَّبِی می‌گفت: آقا!
اشعار شما عروضِ خاصی دارد، غیر از عروضِ خلیل بن
احمد (عروضی معروف!)، (جُرعه‌ای از دریا، ۵۹۰/۲ و ۵۹۱).

۹- ماده تاریخ ساختن با شعرِ سعدی

در سرگذشتِ شیخ محمد بن جلال بن حسن بن
عبدالغفور حسینی بخاری گجراتی (۹۸۹-۱۰۴۵ هـ. ق.)،
از صوفیان بلندآوازه گجراتِ هندوستان، آورده‌اند:

از زُخداهایِ شگفت این بود که وی، چون به
سن رشد رسید، سخنِ سعدی شیرازی را که
می‌گوید: «من و دست و دامانِ آلِ رسول» برابر با
تاریخِ ولادتِ خود - که در ۱۴ رجب ۹۸۹ هـ. ق. واقع
شده بود - یافت^(۱) و همان را ماده تاریخِ ولادتِ
خود ساخت! (نگر: نُزْهَةُ الخَوَاطِرِ وَ بَهْجَةُ المَسَامِیحِ
وَ التَّوَاظِرِ، ۶۱۷/۵).



۱۰- مدح و ذم یک سخن سعدی

عباس قلی خان خویی شاعر، متخلص به «مظهر»، از شاعران سده سیزدهم هجری (ف: ۱۳۰۰ ه. ق.)، با نظر به سروده سعدی که گفته: جهان خرم از آنم که جهان خرم ازوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست سروده است:

عالمی نیست بجز دوست، همه عالم از اوست^(۳)
 نتوان گفت به عالم که همه عالم از اوست
 عین شرک است، نه توحید، که سعدی گوید
 به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست!
 وانگهی، در غزلی دیگر تدارک کرده است و گفته:
 غیر او نیست کسی هست که گوید مظهر
 عالم و هر چه بود در همه عالم از اوست
 خوبتر زین نتوان گفت که گوید سعدی:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست!
 (نگر: تذکره الفضله، جابر فاضلی خویی، ص ۱۲۸)
 چنان که دیده می شود یک سخن سعدی، هم بد است و هم خوب! هم شرک است و هم توحید! و این آیا نمودی از تفکر تأویلی بی قاعده و منطق‌گریز سده‌های اخیر ما نیست که از شعر، به دنیا و دینمان هم سرایت کرده؟!

۱۱- «عین گلستان»

در کشف‌الظنون حاجی خلیفه (۱۵۰۵/۲)، پس از معرفی گلستان و شروح و ترجمه‌های آن، آمده است:

«تاریخ تألیف گلستان:

گلستان عین تصنیفات او بود

شده تاریخ هم عین گلستان»
 البته حاجی خلیفه را در این مقام سهوی افتاده است و «عین گلستان» (= «عین گلستان» در رسم خط غالب گذشتگان که میان کاف تازی و کاف پارسی در کتابت تفاوتی نمی‌نهادند) را «تاریخ تألیف گلستان» - که در واقع ۶۵۶ ه. ق. است - قلم داده؛ حال آن که مُراد از «تاریخ» درین بیت، تاریخ وفات سعدی است، و پردازنده ماده تاریخ «عین گلستان» را اختیار کرده است که به حساب جُمَل برابر ۶۹۱ ه. ق. است^(۴)؛ یعنی تاریخی که به قولی سعدی در آن درگذشته است.

۱۲- آئین زیارت خاکجای سعدی

گویا در شیراز رسمی بوده است که مردمان هفته‌ای یک بار (لائید: جمعه‌ها(۵)) به زیارت خاکجای سعدی و حافظ می‌رفته‌اند.
 در خطابه مرحوم میرزا علی اصغر خان حکمت شیرازی که به مناسبت پسرده برداری از مجسمه سعدی در

۱۳- العلمُ فی الصَّغَر...

پیشینیان می‌گفتند - و درست می‌گفتند - که: العلمُ فی الصَّغَرِ كَالنَّقَشِ فِي الْحَجَرِ؛ یعنی دانشی که در خردسالی فرا گرفته شود، چونان نگاره‌ای است که بر سنگ نقر کنند؛ پایدار است و زودنی نیست - خواه صواب و خواه ناصواب - نمونه این آموخته‌های زدایش ناپذیر را در ذهن و زبان یکی از بانوان پژوهنده تاریخ و ادب می‌توان دید:

خانم دکتر شیرین بیانی در گفت‌و شنود درازدانی می‌گوید که با ایشان صورت گرفته است و در قالب کتابی زیر نام گردونه روزگار انتشار یافته، یک جا (ص ۱۰۲) در یادکرد از مادر بزرگ خویش گفته‌اند:

«... همواره دیوان سعدی در کنار دست ایشان بود و در مواقع فراغت آن را باز می‌کردند ... من در پنج سالگی توسط ایشان اولین شعر را در زندگی‌ام از سعدی فراگفتم و حفظ کردم و آن این بود:

آن که در او جوهر دانایی است

در همه کاریش توانایی است»

و در جای دیگر (ص ۲۰۷ و ۲۰۸) گفته‌اند:

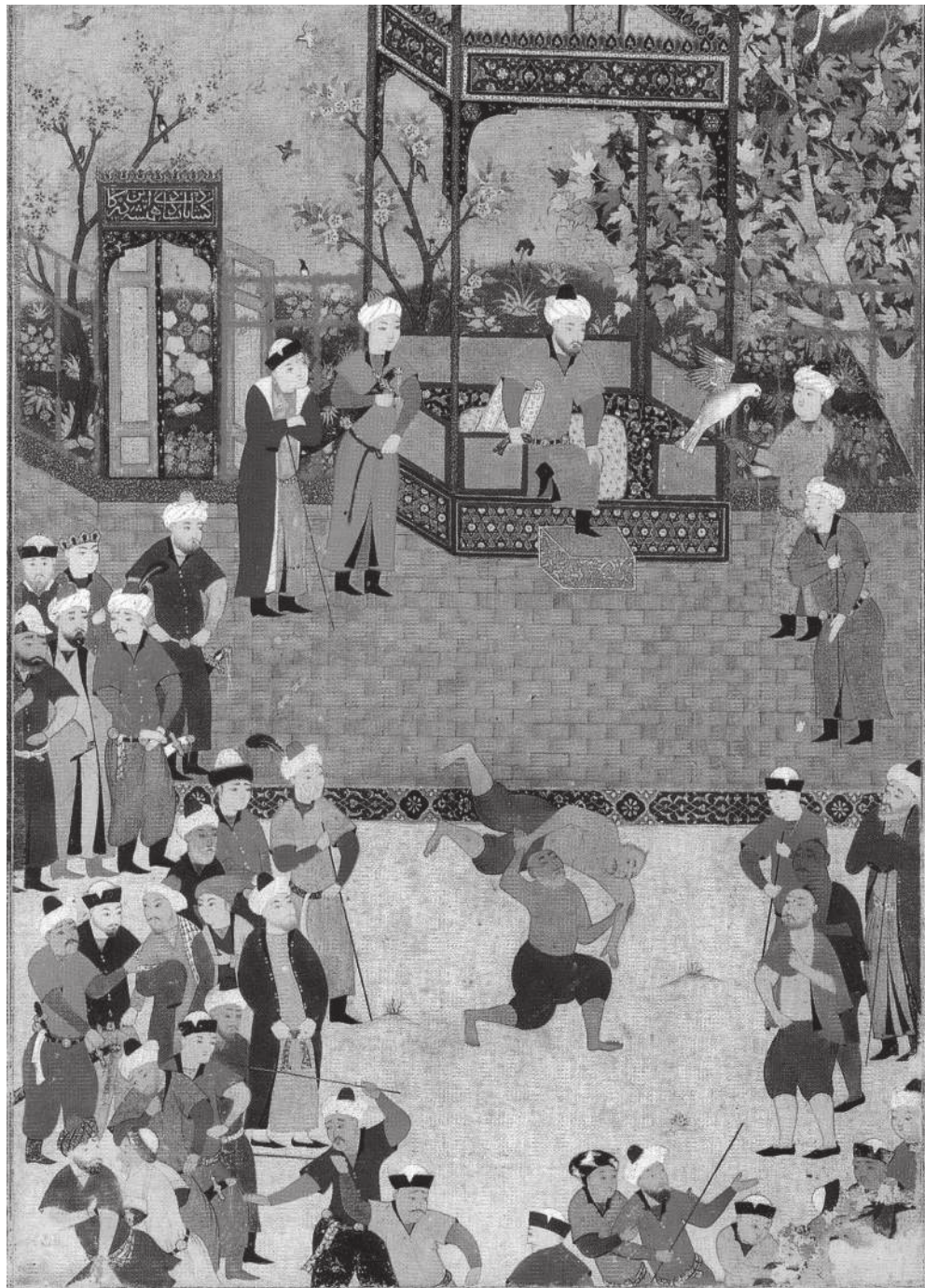
«... گفتم که اولین بیتی ... که از اشعار فارسی آموختم، توسط مادر بزرگم و از سعدی بود که می‌فرماید:

هر که در او جوهر دانایی است

در همه کاریش توانایی است

بعدها که به دوران رشد فکری رسیدم، دریافتم که جوهر دانایی یعنی جوهر زندگی بایسته. زمانی که در راه تاریخ گامزن شدم، بیش از پیش بر این گفته سعدی وقوف یافتم...»

این که خانم دکتر بیانی، بیت یاد شده را که از ابیات درخشان و به یادماندنی و مثل گونه مخزن الاسرار نظامی گنجه‌ای است (۷)، در کودکی بنا بر دست به نام سعدی آموخته و به یاد سپرده باشند، شگفت نیست؛ ولی اینکه ایشان در سالهای پختگی و «رشد فکری» هم بدین بیت می‌اندیشیده و آن را مد نظر می‌داشته، و حتی پس از آن که «بسیستمین کتاب» خویش را «به خواست شخصی و علاقه خاص خود» درباره سعدی تألیف کرده‌اند (سنج: گردونه روزگار، ص ۲۲۱ و ۲۲۳) - و لابد برای آن، آثار سعدی را خوب زیر و رو کرده و خوانده و بازخوانده‌اند، باز شعر نظامی را بسهم از سعدی قلم می‌دهند، شگفت است، و شاید توجیهی جز همان سخن پیشینیان که می‌گفتند: العلمُ فی الصَّغَرِ كَالنَّقَشِ فِي الْحَجَرِ نداشته باشد!



یازدهم اردیبهشت ۱۳۳۱ هـ. ش. در شیراز ایراد گردیده است، اشارتی بدین مرسوم توان یافت:

«... امیدوارم مردم آبدوست و صاحب‌دل این شهر زیبا که بنا بر رسم دیرین، هفته‌ای یک بار از این میدان فرح‌انگیز (۶) برای زیارت آرامگاه دو چراغ فروزان ادب می‌گذرند، دیدار این قیافه متبسم و زندانه ذوق آنان را برانگیزد و...» (رهاورد حکمت، ۳۶۶/۲).



آیا براستی شاه
مخلوع آن اندازه
با سخن سعدی،
یا از بُن: ادب فارسی،
آشنایی داشته است
که بخواهد درباره
مُشابهتِ سخنی
با سخن سعدی
داوری کند؟
یا تنها خواسته نزد
چاکرِ فاضلِ خویش،
او نیز اظهارِ لُحیه‌ای
و ابرازِ حکمتی
کرده باشد؟

تنها خواسته نزد چاکرِ فاضلِ خویش، او نیز اظهارِ
لُحیه‌ای و ابرازِ حکمتی کرده باشد؟

... البته بعید نیست شاهی که آموزگارِ فارسی‌اش،
مرحوم میرزا عبدالعظیم خانِ قریبِ گرگانی، یعنی
یکی از شالوده‌گذارانِ سعدی‌شناسی امروزی، بوده
است، چیزی از اسلوبِ گلدستن در یاد داشته باشد؛
اما حتی اگر برگزاف نیز - به اصطلاح - چیزی «پرانده»
باشد، باز نمودارِ فضل و شرف «ادب» است که شاهان
و فرمانروایان هم، ولو به تظاهر و جلوه‌فروشی!، خود
را بدان منسوب می‌نمایند و از این راه آبرو و اعتبارِ
خویش را فزون می‌خواهند.

پی‌نوشت

۱. سعدی‌شناسی، ص ۱۶ و ۱۷.
۲. م (۴۰) + ن (۵۰) + د (۶) + س (۴۰) + ت (۴۰۰) + و (۶) + د (۴) +
ا (۱) + م (۴۰) + ا (۱) + ن (۵۰) + ل (۳۰) + ر (۲۰۰) + س (۶۰) + و (۶)
+ ل (۳۰) = ۹۸۹
۳. چنین است در مأخذِ چاپی (که البته متنی است
مغلوط و نامضبوط). گویا درست نمی‌نماید. آیا «همه عالم
اوست» نباید باشد؟
۴. ع (۷۰) + ی (۱۰) + ن (۵۰) + ک (۲۰) + ل (۳۰) + س (۶۰) + ت (۴۰۰) +
ا (۱) + ن (۵۰) = ۶۹۱
۵. که هم وقتِ تَفُجُّ است و هم هنگامِ زیارتِ اهلِ قُبور.
۶. به تصریح خود حکمت: «میدانی بیرون دروازه اصفهان»
(دهاورد حکمت، ۲/ ۳۵۴).
۷. سنج: مَخْرَنُ الْأَسْرَارِ، تصحیح ثروتیان، ج ۲، ص ۲۲۶ و
۴۵۹.

۱۴- خُرْدَهُ سَیِّدِ جَمَالِ الدِّینِ اسدآبادی بر سعدی

مرحوم شیخ جابری در سرگذشت شیخ بزرگوار سعدی
(چ اصفهان، ۱۳۱۶ هـ. ش. ص ۱۸ و ۱۹)، به عنوانِ
نکته‌ای استطرادی - یا آنسان که خود عنوان داده
است: «پراکنده‌گویی» - می‌نویسد:

«در ۱۳۰۳ هـ. ق. که مرحوم سید جمال‌الدین
افغانی به اصفهان آمده شبی که میهمانِ پدرم بود
صحبَتِ فرموده‌های سعدی در میان آمد. چندان
اقبالی نداشت. پدرم پرسید: از چه رهگذر است؟
گفت: این اشعارش را محفوظ دارید:

قضا را من و پیری از فاریاب
رسیدیم در خاکِ مغرب به آب
مرا یک درم بود و برداشتند
به کشتی و درویش بگذاشتند
بگسترد سجاده بر روی آب

خیال است پنداشتم یا که خواب
ز مدهوشیم دیده آن شب نخفت

نگه بامدادان به من کرد و گفت
عجب کردی ای یارِ فرخنده‌رای!

تورا کشتی آورد و ما را خدای!
پدرم گفت: خود که عذر خواسته: خیال است
پنداشتم یا که خواب. شاید به خواب دیده و در
نظمش به عنوانِ بیداری سیاستی به نظر آورده.»
آیا شما تلقی و توجیه پدر مرحوم جابری را می‌پذیرد؟!

۱۵- شاه مخلوع و دم‌زدن از «سبک سعدی»

در یادداشت‌های مرحوم میرزا علی اصغرخان حکمت
شیرازی درباره روز افتتاح ساختمان کنونی آرامگاه
سعدی توسط شاه مخلوع و همسرش می‌خوانیم:

«... در ساعت چهار اعلی حضرت همایونی به اتفاق
ملکه ثریا وارد شدند... به درون آرامگاه رفته آنجا تاج
گلی نثارِ مقبره شیخ بزرگ نمودند. بعد از آن از این
حقیر [= علی اصغر حکمت] توضیحاتِ مختلف
خواستند. در بابِ عبارتِ تاریخچه که بر روی سنگ
کتیبه شده گفتند: این عبارت را شما نوشته‌اید؟ به
سبک سعدی است...» (دهاورد حکمت، ۲/ ۳۵۴ و ۳۵۵).

تأکید بر عبارتِ اخیر از من است. آیا براستی
شاه مخلوع آن اندازه با سخن سعدی، یا از بُن:
ادب فارسی، آشنایی داشته است که بخواهد درباره
مُشابهتِ سخنی با سخن سعدی داوری کند؟ یا